

گزارشات شهریور ماه ۱۴۰۰

شماره ۲۱ - ۱۴۰۰/۰۷/۰۱



اقشقرق

2+2=4

سپا  
کتابخانه

وینشر

وینشر

سیار  
گامیت

قشقرق |  
پلی بود بین دو فرهنگ

## پلی بود بین دو فرهنگ یادداشتی از آنی خاچکیان

احمد نوری زاده تنها شاعر غیرارمنی جهان است که به زبان ارمنی نیز شعر می‌سرود. شاعری که بسیار برای مردم ارمنی ایران، آشنا بود. کسی که بسیار زیبا هم به فارسی و هم به ارمنی شعر می‌سرود و آثار ادبی و تاریخی متعددی را از هر کدام از این دو زبان به آن یکی ترجمه کرد. پلی بین این دو فرهنگ. نوری زاده سال ۱۳۳۰ در انزلی به دنیا آمده بود و نزد آرسی بابایان شاعر ارمنی این زبان را آموخت. نوری زاده در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹ کار ترجمه و معرفی آثار شاعران ارمنی را آغاز کرد. عالی‌ترین نشان فرهنگی ارمنستان را از روبرت کوچاریان رئیس جمهور وقت



ارمنستان در سال ۲۰۰۱ به عنوان پرکارترین ارمنی‌شناس جهان دریافت کرد و در ارمنستان، از او به عنوان «فرزند پارسی ملت ارمنی» یاد می‌شود.

در این روزگار لازم است با دقت دنبال کسانی گشت که آدم‌ها، فرهنگ‌ها و منظرها را به هم متصل می‌کنند. احمد نوری‌زاده یکی از آنها بود. کار مهمی که او محقق کرد ترجمه آثار ادبی ارمنی به فارسی و فارسی به ارمنی بود. پرسش بنیادین شاید این باشد چرا این پل زدن میان دو فرهنگ همسایه که در طول تاریخ طولانی همسایگی اثرهای بسیاری بر هم گذاشته‌اند و اثرهای بسیاری از هم پذیرفته‌اند حائز اهمیت است؟ چه مفاهیمی از گذشته‌ی هر یک در دیگری رمزنگاری شده است و رمزگشایی این



هزار توها برای امروز ما پاسخ گوی چه نیازی خواهد بود؟  
چه درهایی برای زندگی آشفته امروز ما خواهد گشود؟ آیا  
ما را چاره‌ای و گشایشی هست...

در این دنیای مدرن کرونا زده، جنگ زده، افراط گرا و دچار  
تغییرات اقلیمی مان از این گونه پل‌ها بسیار نیاز داریم و این  
نوع هنرمندان و روشنفکران برای عبور از موقعیت حساس  
کنونی! کمک بزرگی به ما می‌کنند.

متاسفانه، یا شاید هم خوشبختانه، تخصص ویژه من طرح  
پرسش است و در خود بضاعت پاسخ به این پرسش‌ها را  
نمی‌بینم.

حتماً در اخبار، سایت‌های فرهنگی و ویکی‌پدیا در مورد  
فعالیت‌ها و زندگی نامه احمد نوری زاده بسیار خواهید خواند  
و اگر می‌خواهید همین جا بیشتر در مورد زندگی او بدانید



می‌توانید اینجا از طریق سایت روزنامه آلیک در جریان بیشتر قرار بگیرید. در این زمانه که زیاده‌خواهی بشر به بسیاری از حیظه‌های زندگی ما ضربه وارد کرده، شایسته است با نقل شعر زیر از ترجمه‌های ایشان خود را در جریان هنر، یک بار دیگر بشوئیم باشد که پاک شویم.



تاریخ و فرهنگ  
ارمنستان

احمد نوری زاده





چون اسب بی سوار باز آمده‌ای  
شب پاییزی  
در آستان خانه من شیشه می‌کشد غریب  
اسب غمگین من، کو سوارت؟  
او به روزی برخاست  
و هماغوش با یال‌های تو  
در دورها تازید  
به جستجوی رود سیمگونی رفت که هنوز  
دریا پریان را ماواست.  
به جستجوی آن نی آشناکی رفت  
که سحر گاهان آواز سر می‌دهد  
اشتیاق و حسرت می‌باراند  
و تابش نور را صله می‌گیرد ... (ص ۴۵۱)

شاعر ارمنی واهان داوتیان  
مترجم احمد نوری زاده



شاعر پارسی گوی، به زبان ارمنی نیز شعر می‌سرود و  
شایسته است ترجمه یکی از اشعار سروده ایشان به زبان  
ارمنی را نیز مورد توجه قرار دهیم.

اگر آخرین سرودهای من هستی  
امید بزرگ قلب‌های آیندگان باش  
سرود آتشین آزادی باش  
اگر آخرین سروده‌های من هستی  
تو اشتیاق عدالت باش  
عطش جاوید پگاهان بی‌زبان  
اگر آخرین سرودهای من هستی  
امید بزرگ قلب‌های آیندگان باش.

...



دستان وفاداد آزموده به رزم  
اگر آخرین سرودهای من هستی  
جاوید بی زوال، سپاه در سپاه  
چون نماد فتح در اهتزاز آ  
اگر آخرین سرودهای من هستی  
بیرق خونین بر فراز دستان باش

شاعر احمد نوری زاده  
مترجم آندرانیک سیمونیان

منبع:

[www.vinesh.ir](http://www.vinesh.ir)





## قشقرق

یافته‌های محققان درباره ارتباط بین مجازی شدن مدارس و اضطراب دانش‌آموزان



یافته‌های این تحقیق را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:  
۵۴ درصد دانش‌آموزان دختر بین ۱۳ تا ۱۴ ساله پیش از شیوع کرونا و در دوران حضور در مدرسه، در معرض تجربه اضطراب بودند؛ اما این میزان در دوران قرنطینه ۱۰ درصد کاهش یافت.

۲۶ درصد پسران در همین گروه سنی در معرض اضطراب بودند که با مجازی شدن آموزش، این میزان به ۱۸ درصد رسید.

در دوران قرنطینه، میزان افسردگی بین دانش‌آموزان تقریباً ثابت ماند؛ یعنی دختران فقط ۳ درصد بیشتر دچار



افسردگی شدند و پسران فقط ۲ درصد کمتر به افسردگی مبتلا شدند.

بسیاری از نوجوانان گزارش دادند که در دوران قرنطینه و مجازی شدن آموزش، احساس بهتری دارند. پسران بیش از دختران چنین حسی داشتند. بیشترین حس رضایت و شادی را نیز کسانی گزارش دادند که پیش از کرونا کمتر از بقیه، این احساسات را داشتند.

همچنین خیلی از دانش‌آموزان اعلام کردند که ارتباط عمیق‌تری با مدرسه‌شان برقرار کرده‌اند و فرصت بیشتری برای تعامل با معلم‌ها دارند.



در بین دختران، افزایش رضایتمندی و کاهش اضطراب  
ظاهرا ناشی از افزایش استفاده از فضای مجازی است.



قشقرق |

مدارس از این تحقیق چه می آموزند؟



امیلی ویندال (Emily Widnall) سرپرست این پژوهش، معتقد است: «در ابتدا ما و بسیاری از کارشناسان سلامت کودک از نتایج این تحقیق تعجب کردیم. اما با تأمل بیشتر، درمی‌یابیم که مدارس همواره به‌عنوان منبع اضطراب دانش‌آموزان شناخته می‌شوند. قرنطینه و مجازی شدن مدارس فرصت بی‌نظیری در اختیار ما قرار داده تا درباره تأثیر مدرسه بر وضع سلامت روان دانش‌آموزان مطالعه کنیم.»

ویندال با اشاره به بازگشایی مدارس در دوران کرونا و بازگشت محدود تعدادی از دانش‌آموزان به کلاس



درس، معتقد است باید تحقیقات بیشتری درباره رابطه حضور در مدرسه در دوران پسا کرونا و سلامت روان دانش آموزان انجام داد. او در این باره می گوید: «خیلی مهم است که به دقت، سلامت روان و رضایتمندی دانش آموزان در بازگشت به مدارس را زیر نظر بگیریم. به احتمال زیاد، با جهش اضطراب مواجه خواهیم بود، به ویژه در بین آنهایی که کمتر با فضای مدرسه ارتباط برقرار کرده و با فضای آموزش آنلاین خو گرفته بودند. باید دید چطور می توانیم با تغییر فرهنگ حاکم بر فضای مدرسه، سطح سلامت روان دانش آموزان را ارتقا دهیم.»



او با اشاره به تعداد بالای دانش‌آموزانی که با آموزش آنلاین، ارتباط بهتری برقرار می‌کنند، معتقد است: «شاید فضای مجازی بتواند در دوران پسا کرونا و بازگشایی مدارس، همچنان به‌عنوان بخشی از ابزارهای آموزشی مورد استفاده قرار بگیرد.»



## قشقرق

والدین چطور می‌توانند در این شرایط  
به کودکان و نوجوانان کمک کنند؟

دکتر فرانک گناسی، مدیر مرکز سلامت روان دانشگاه روتگرز است. او عوامل افسردگی و اضطراب بین نوجوانان را برمی‌شمرد: «سوء تغذیه، مشکلات اقتصادی، جابه‌جایی مداوم محل سکونت، اختلافات بین والدین، خشونت خانگی، کمبود اعتماد به نفس، مواجهه با قلدری دیگران در مدرسه، انزوای اجتماعی، انتظارات تحصیلی بیش از حد، روابط عاطفی در دوران نوجوانی، بحران هویت و احساس عدم تعلق به جامعه یا خانواده از جمله این عوامل هستند.»

او تأکید می‌کند که ثبات خانه و خانواده، مهم‌ترین عامل



برای گذرکردن سالم کودکان و نوجوانان از این مراحل زندگی است. او می‌گوید: «نوجوانان به کسی نیاز دارند که منبع حمایت بی‌قیدوشرط عاطفی باشد؛ کسی که همیشه گوشی برای شنیدن صحبت آنها، بدون قضاوت کردنشان داشته باشد؛ کسی که ارزش آنها را درک کند.»

گناسی پیشنهاد می‌کند والدین عادات خودمراقبتی مانند غذا خوردن، استراحت و ورزش کردن را روزانه انجام دهند و فرزندان خود را هم به این کار تشویق کنند. همچنین آنها می‌توانند با تشویق کودکان و نوجوانان به رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی در دوران کرونا (مانند



ماسک زدن و حفظ فاصله اجتماعی)، آنها را با شرایط جدید سازگار کنند.

در عین حال ویندال نیز احتمال می‌دهد که کودکان با بازگشت به مدرسه دچار چالش‌هایی شوند و والدین باید از این موضوع آگاه شوند. او پیشنهاد می‌کند که والدین حتماً با دانش‌آموزان درباره تغییرات رخ داده در مدرسه حرف بزنند و آنها را برای سازگار شدن با شرایط جدید، یاری کنند.







گامبیتنامہ |

مدارس حضوری یا غیر حضوری

کم کم دارد هوا خنک تر می شود و حسابی هوا آدم را یاد مهرماه و بازگشایی مدارس می اندازد.

گامی گولی با سحر نشستند کنار پنجره و دارند با هم در مورد مدرسه و برنامه های مربوط صحبت می کنند. سحر دارد تعریف می کند که مدرسه چطور جایی است آخه سحر کلاس دوم بود که مدارس آنلاین شروع شدند. برای همین کلی تجربه دارد در حالی که گامی گولی تازه امسال می خواهد برود پیش دبستانی... تا به حال نه مدرسه حضوری رفته است و نه مدرسه غیر حضوری.

اخبار اعلام کرده است که تا آخر ترم اول سال تحصیلی مدارس مثل سال قبل بیشتر غیرحضوری خواهند بود. سحر برای گامی گولی توضیح می دهد که کلاس های غیرحضوری چندگونه هستند، چند نرم افزار برای این کار وجود دارد، کلاس های آنلاین با آفلاین چه اختلافی



دارند؟ با این ابزارهای غیر حضوری چطور می‌شود درس خواند؟ بازی کرد؟ امتحان داد و...  
خیلی عجیب است که سحر این همه جزییات را به چه خوبی برای دوست گامبیتی‌اش توضیح می‌دهد. حتی زنگ ورزش و بازی قایم باشک را که چطور آنلاین می‌شود بازی کرد هم در توضیحاتش هست.  
خوش به حال گامی‌گولی که با این همه ذوق و شوق قرارچه هبر و راهنمای با تجربه‌ای در مدرسه داشته باشد.





گامیتنامه

مسابقه نقدنویسی برای نوجوانان

سحر خیلی خوشحال از دکه روزنامه فروشی دوید آمد خانه. یه همشهری بچه‌ها هم دستش بود. چه حذاب یه مقاله خوب توش بود. دعوت به شرکت در مسابقه نقد نویسی برای نوجوانان. دعوت به رفتن به کتابفروشی محل و خرید کتاب، خواندنش و نوشتن نقد. بعدش چی؟؟؟

کلی برنامه و جایزه و دوست جدید. از این بهتر نمی‌شه... گامی گولی هم قول داد که برای مقاله سحر نقاشی بکشه البته لازمه مامان هم بچه‌ها را ببره کتابفروشی محل تا از یک کتاب مناسب انتخاب کنند.

به نظر شما مامان سحر چه زمانی می‌تواند این فرصت را پیدا کند و بچه‌ها را ببرد؟؟؟؟

گامی گولی یاد فاطمه می‌افتد دختر همسایه که از سحر

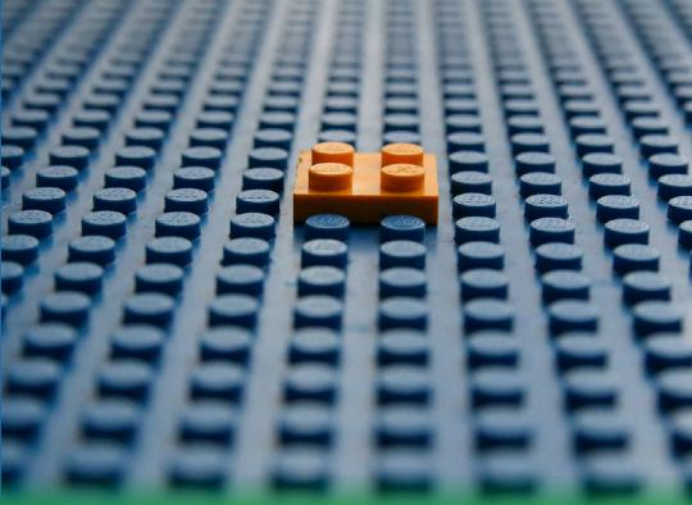


یک سال بزرگتر است. راستی شاید فاطمه هم بخواهد تو این فعالیت شرکت کند. سریع پیام برای فاطمه ارسال می‌شود یک پیام تصویری شامل اطلاعات مسابقه... فاطمه هم ابراز علاقه می‌کند و با ذوق و شوق اعلام می‌کند به داداشم هم می‌گم.. این طور شد که گروه بچه‌های بسیج شده برای این مسابقه کتاب‌خوانی و کتابفروشی گردی تا عصر به ۳۰ نفر رسید. گامی گولی خیلی خوشحال بود چون این کار خیلی هیجان انگیز است.

اسرگرمی

2+2=4

کتابت



## سرگرمی |

آن چيست که به سبکی پر است، اما قوی ترین انسان هم نمی تواند بیشتر از ۵ دقیقه آن را نگه دارد؟





سرگرمی |  
شکل اول، شکل دوم

# شکل اول |



مادر: خوب وقتی خودت وسایلتو بفروش و پلا می کنی،

دیگه چیه استظاری داری!

کودک: نه نکردم. وقتی داشتم

ی رتم هموم، رو میزدم بود!



مادر: مطمئنم که گشنگ نکردی؟

کودک: یک نفر مراد نمودن دیده



شکل اول |

کودک : اوه ولم کن!

مادر : بچه نسوا!



مادر: می دوی ، تو قبلاً چیزهایی داشتی که گم شدند.  
این بار اوقات نیست . صد بار به تو گفتم چیزهای  
قیمتی ات رو نومی کسوی میزات بنزار .

تقصیر خودتسه که گوش نمی دی!



شکل اول

| شکل دوم





# شکل دوم |



مادر: آفرین .....  
کودک: فهمیدم. بعد از این،  
هر وقت خواستم از اتاقم بروم بیرون  
مدادمو تو کسوی میزم تا بدم می‌کنم.



کودک: این سومین باری است  
که من مدادمو تو کم می‌کنم



# شکل دوم



سرگرمی |  
عمل و عکس العمل کودک با والدین



عمل:

فرزندتان برای اولین بار خودش لباس پوشیده است  
و جلوی شما می‌ایستد و امیدوار است که مورد توجه  
شما قرار گیرد.



عکس العمل والدین:

..... تمجیدی که مفید واقع نمی‌شود:



عکس العمل تان  
را بنویسید





سرگرمی |

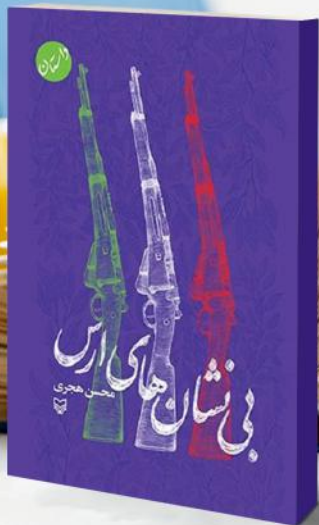
آن چیست که هر چه بیشتر باشد، شما کمتر می بینید؟

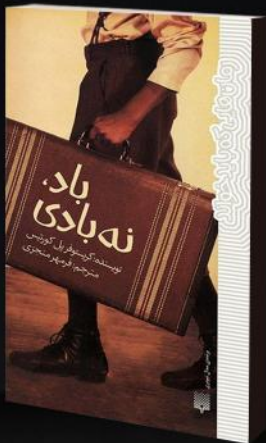
# امعرفی کتاب

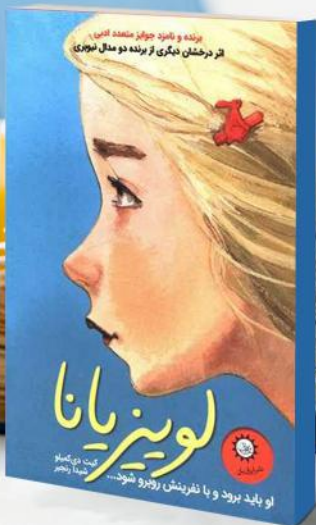


2+2=4

کتابت













# داستان کوتاه

2+2=4

کتابخانه



سپار  
گامیت

داستان کوتاه |  
یک کلاغ چهل کلاغ

ننه کلاغه صاحب یک جوجه شده بود. روزها گذشت و جوجه کلاغ کمی بزرگ تر شد. یک روز که ننه کلاغه برای آوردن غذا بیرون می رفت به جوجه اش گفت: عزیزم تو هنوز پرواز کردن بلد نیستی نکنه وقتی من خونه نیستم از لانه بیرون پیری. ننه کلاغه پرواز کرد و رفت .

هنوز مدتی از رفتن ننه کلاغه نگذشته بود که جوجه کلاغ بازیگوش با خودش فکر کرد که می تواند پرواز کند و سعی کرد که بپرد ولی نتوانست خوب بال و پر بزند و روی بوته های پایین درخت افتاد.



همان موقع یک کلاغ از اونجا رد می‌شد، چشمش به بچه کلاغه افتاد و متوجه شد که بچه کلاغ نیاز به کمک دارد. او رفت که بقیه را خبر کند و ازشان کمک بخواهد.

پنج کلاغ را دید که روی شاخه‌ای نشسته‌اند گفت: “چرا نشسته‌اید که جوجه کلاغه از بالای درخت افتاده.” کلاغ‌ها هم پرواز کردند تا بقیه را خبر کنند. تا اینکه کلاغ دهمی گفت: جوجه کلاغه از درخت افتاده و فکر کنم نوکش شکسته و همینطور کلاغ‌ها رفتند تا به بقیه خبر بدهند.



کلاغ بیستمی گفت : کمک کنید چون جوجه کلاغه از درخت افتاده و نوک و بالش شکسته .  
همینطور کلاغ‌ها به هم خبر دادند تا به کلاغ چهلمی رسید و گفت : ای داد و پیداد جوجه کلاغه از درخت افتاده و فکر کنم که مرده .  
همه با آه و زاری رفتند که خانم کلاغه را دلداری بدهند. وقتی اونجا رسیدند ، دیدند ، ننه کلاغه تلاش می‌کند تا جوجه را از توی بوته‌ها بیرون آورد.  
کلاغ‌ها فهمیدند که اشتباه کردند و قول دادند تا از این به بعد چیزی را که ندیده‌اند باور نکنند.



از اون به بعد این یک ضرب المثل شده و هرگاه  
یک خبر از افراد زیادی نقل شود بطوریکه به  
صورت نادرست در آید ، می گویند خبر که یک  
کلاغ، چهل کلاغ شده است.





سیار  
گامیت

داستان کوتاه |  
روباہ و خروس



یکی بود یکی نبود خروسی بود دنیا دیده که چند  
مرتبه دچار مکر روباه شده بود و هر با ترفندی از  
چنگ روباه در رفته بود، روزی در بیرون ده  
مشغول دانه‌چینی بود که از دور مشاهده کرد  
روباهی به سمتش بدو بدو می‌آید .  
خروس نتوانست بگریزد و خود را به ده برساند.  
مجبور به بالای درخت نارون کهنسالی که در آن  
نزدیکی بود پرید.

روباه پائین درخت آمد و گفت: ای خروس! به چه  
دلیل تا مرا دیدی بالای درخت پریدی؟



خروس گفت: پس می‌خواستی بیایی و دست به گردنت شوم.

گفت: آره مگر خبر نداری؟ که پادشاه توی بازار و کوی و برزن جارچی فرستاده است که تا باد به پرچم مامی خورد اصلاً جنبده و جانوری نباید به زیر دست و ضعیف‌تر از خود ظلم کند، باید از این پس گرگ و میش از یک چشمه آب بخورند و کفتر و باز توی یک لانه بخوابند.

اکنون تو هم باید بیایی پائین پا به پا با هم گردش کنیم



خروس گفت: گردش و تماشا، گروهی خوب است  
نه دو نفری. یکم دست نگه‌دار بگذار آن دو سه تا  
جانوری که دارند مثل باد به طرف ما می‌دوند  
برسند تا با هم گردش کنیم.

روباه گفتچه جانورهایی هستند.

خروس گفت: “بدنشان شبیه به گرگ استولی  
گوش و دمشان از گوش و دم گرگ دراز تر است.”  
گفت: “احتمالا سگ‌های گله هستند؟”

خروس گفت: “شاید”

روباه تافهمید سگ‌های گله هستند پارا گذاشت به فرار.



خروس گفت: “چرا در می روی؟”  
گفت: “برای این که من با سگ گله میانه‌ای ندارم.”  
خروس گفت: “مگر تو نگفتی که پادشاه جارچی  
فرستاده که جانوری به جانوری ظلم نکند؟”  
گفت: “این‌ها توی بیابان بوده‌اند و از دستور توی  
شهر پادشاه بی خبرند و نشنیده‌اند و مرا پاره پاره  
می‌کنند. این را گفت و از چشم پنهان شد.





داستان کوتاه |

موش تنبل، کلاغ دانا

یکی بود یکی نبود کپل بچه موشی بود که با برفی برادرش، پدر و مادرش در لانه‌شان در صحرا زندگی می‌کردند. کپل خیلی تنبل بود و تمام مدت روی صندلی مخصوصش نشسته بود و از خوراکی‌هایی که آنها به لانه می‌آوردند می‌خورد و ایراد می‌گرفت: این‌ها چیه دیگه؟ یه چیز خوشمزه‌تر بیارید!

آنها از دستش خسته شده بودند و هر چه اعتراض می‌کردند فایده‌ای نداشت. تا اینکه یک روز که کپل بیرون لانه در حال استراحت در آفتاب بود و بقیه داخل لانه بودند باد شدیدی وزید و او را به جای دوری برد.

وقتی کپل چشمانش را باز کرد خودش را کنار یک برکه دید. او خسته و گرسنه بود و حتی بلد نبود برود و برای خودش غذا پیدا کند.



کپل شروع به گریه کرد. کلاغی صدای او را شنید و از روی درخت پرسید: چرا گریه می کنی؟  
کپل ماجرا را برای او تعریف کرد. کلاغ گفت: اگر همیشه منتظر باشی تا دیگران کارهایت را انجام دهند هیچ وقت چیزی یاد نخواهی گرفت.  
کپل گفت: درست است. من قول می دهم تنبلی را کنار بگذارم.  
کلاغ گفت: من هم تو را پیش خانواده ات می برم. کپل خوشحال شد و به همراه کلاغ به لانه اش برگشت و از آن روز تنبلی را فراموش کرد.





داستان کوتاه |  
کلاه فروش بیچاره



یکی بود و یکی نبود، مردی از راه فروش کلاه زندگی می‌کرد. روزی شنید که در یکی از شهرها، کلاه طرفداران زیادی دارد. برای همین با تمام سرمایه‌اش کلاه خرید و به طرف آن شهر راه افتاد. روزهای زیادی گذشت تا به نزدیکی آن شهر رسید. جنگل با صفتی نزدیکی آن شهر بود و مرد خسته تصمیم گرفت که آنجا استراحت کند کلاه فروش در خواب بود که با صدایی بیدار شد با تعجب به اطرافش نگاه کرد و چشمش به کیسه کلاه‌ها افتاد که درش باز شده بود و از کلاه‌ها خبری نبود مرد نگران شد دور و بر خود را نگاه کرد تا شاید کسی را ببیند ولی کسی را ندید. ناگهان صدایی از بالای سر خود شنید و سرش را بلند کرد و از تعجب دهانش باز ماند. چون کلاه‌های او بر سر میمون‌ها



بودند. مرد با ناراحتی سنگی به طرف میمون‌ها پرت کرد و آنها هم با جیغ و هیاهو به شاخه‌های دیگر پریدند. مرد که از این اتفاق خسارت زیادی دیده بود نمی‌دانست چکار کند، زیرا بالا رفتن از درخت هم فایده نداشت چون میمون‌ها فرار می‌کردند. ناراحت بود و به بخت بد خود نفرین فرستاد. پیرمردی از آنجا عبور می‌کرد، مرد کلاه فروش را غمگین دید از او پرسید: گویا تو در اینجا غریبه‌ای! برای چه اینقدر غمگین هستی. پیرمرد وقتی ماجرا را شنید به او گفت: چاره این کار آسان است آیا تو کلاه دیگری داری؟

مرد کلاه فروش، کلاه خود را از سرش در آورد و به پیرمرد داد. پیرمرد کلاه را بر سرش گذاشت و مثل میمون‌ها چندبار جیغ کشید و بعد کلاه را از سر برداشت



و در هوا چرخاند و بعد آن را بر زمین انداخت.  
مرد کلاه فروش خیلی تعجب کرد ولی مدتی گذشت و  
میمونها نیز کار پیرمرد را تقلید کردند و کلاه را از  
سرشان به طرف زمین پرتاب کردند. کلاه فروش با  
خوشحالی کلاهها را جمع کرد و از تدبیر و چاره‌اندیشی  
مناسب آن پیرمرد تشکر کرد. هدیه ای برای تشکر به  
پیرمرد داد و به راه خود ادامه داد.



شما هم داستان کوتاه  
برای ما ارسال کنید





سیار  
گاہیت

